

بررسی اصالت زن-طبیعت و اندیشه‌های طبیعت‌گرایانه فروغ فرخزاد

۱-مسلم ذوالفقارخانی

چکیده

شاید بتوان جدی‌ترین بحث‌های نقد فمینیستی در زبان فارسی را در شعر فروغ فرخزاد یافت. او نخستین شاعری است که احساسات زنانه خود را آزادانه‌تر از دیگران بیان کرده و زبان و اندیشه او کاملاً زنانه، لطیف، پاک، و بی‌آلایش است و همچنین هیچ‌کس چون او، نتوانسته زندگی زن معاصر ایرانی را چنین در شعر خود به تصویر کشاند. این مقاله می‌کوشد تا نگرش اصالت‌زن-طبیعت را در شعر فروغ فرخزاد بازیابی و واکاوی نماید، از این رو «هستی‌شناسی طبیعت»، «فصول و گردش ایام»، «عناصر چهارگانه»، «درخت و گیاه»، و «موجودات زمینی و آسمانی» در پیوند با زبان و اندیشه فروغ فرخزاد مورد کنکاش قرار گرفته است. مقاله حاضر سعی بر آن دارد تا به این پرسش پاسخ دهد که در شعر و افکار شاعر، مفاهیم طبیعت‌گرایانه تا چه اندازه بازتاب داشته است و فروغ فرخزاد به‌عنوان شاعری زن به طبیعت چگونه می‌نگریسته است؟ بنابراین بررسی اصالت زن-طبیعت در شعر فروغ فرخزاد گامی است جهت کنکاش در اندیشه‌ها و آراء یکی از شاعران معاصر زن و شعرهای طبیعت‌گرایانه وی. روش تحقیق به‌کاررفته در این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: فروغ فرخزاد، فمینیسم، اصالت زن-طبیعت، نقد ادبی.

۱-مقدمه

از دیرباز، توجه به طبیعت و پرداختن به آن یکی از مباحث اصلی شعر و ادبیات بوده است. طبیعت‌گرایی، هم در ادبیات مشرق زمین و هم در نزد ادیبان اروپایی جایگاه ویژه‌ای داشته است. مناظر، عناصر طبیعی و توصیفات آن، از کوهسار و دشت گرفته تا دریا و جنگل و صخره‌ها همواره

۱- استادیار زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه حکیم سبزواری Email: m.zolfagharkhani@hsu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۱۸

تاریخ دریافت: ۹۸/۲/۱۵

در متون ادبی جلوه‌گری داشته‌اند. گاه این توصیفات در مدح فصول بوده است و تغییرات زمانی، گاه اشاره به حالات درونی شاعر و گوینده متن و بازتاب آن در دنیای بیرونی و طبیعت خارج داشته است. بی‌شک عناصر چهارگانه، گل و گیاه، حیوانات و مخلوقات عالم، همه‌وهمه پیوند مستقیمی با حیات بشری داشته‌اند. به عبارت دیگر، زندگانی بشر به تعامل با محیط زیست و دنیای پیرامونش معنا می‌یابد و بازتاب این دنیای بیرونی، در متون ادبی چشمگیر و درخور توجه است.

۱-۱- بیان مساله و سوالات تحقیق

در میان شاعران معاصر زن، شعر فروغ فرخزاد حاوی پیام طبیعت‌گرایانه‌ای است که کمتر در اشعار دیگر هم‌عصران او دیده می‌شود. پیوند زن و طبیعت در آثار ادبی قرن بیستم و بیست‌ویکم، بازتاب وسیعی داشته و دارد؛ شعر فروغ فرخزاد از این تاثیرپذیری مستثنی نبوده است و این کنکاش ذهنی و جستجوی درونی و نیز هویت زنانه و تمایلات طبیعت‌گرایانه در لابلای اشعار فروغ فرخزاد موج می‌زند. پرسش اصلی در این پژوهش این است که شاعر تا چه میزان توانسته دغدغه‌های خود نسبت به طبیعت و انقیاد آن توسط بشر را در شعر خویش انعکاس دهد؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

پژوهش حاضر می‌کوشد به یاری نگرشی نوپا و معاصر، پیوند میان فروغ فرخزاد و طبیعت و بازتاب آن در مهم‌ترین دفترهای شعری این شاعر را دنبال کند. از این حیث، این تحلیل در نوع خود کاری تازه به شمار می‌رود که با نگرشی دیگرگونه سعی در موشکافی و تشریح متفاوتی از شعرهای او دارد. متأسفانه در حوزه فرخزاد پژوهی و به ویژه نگرش‌های اصالت‌گرایانه وی به «زن» و نیز اصالت زن-طبیعت در شعر فروغ فرخزاد، پژوهش‌های اندکی صورت گرفته و وجود این خلاء پژوهشی، ضرورت نگرش مقاله‌هایی از این دست را دوچندان می‌کند.

۱-۳- روش تفصیلی تحقیق

فارغ از این که برای فمینیسم، سه موج بر می‌شمارند (موج اول: نهضت دفاع از حقوق زنان و حق رای؛ موج دوم: جریان برابری کامل زن و مرد؛ و موج سوم: تمرکز در نهادهای فرهنگی و دانشگاهی)، ارج نهادن به جایگاه زنان، پشتیبانی از برابری‌های اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی زنان و مردان و کوشش در مسیر رهایی از جامعه مرد-محور، از اصول و مبانی این جنبش اجتماعی و فکری است. الین شووالتر (Elaine Showalter) یکی از نظریه‌پردازان فمینیسم، دو شیوه نقد

فمینیستی را به این ترتیب برمی‌شمارد: ۱. مطالعه متن ادبی و بررسی چگونگی تصویر زنان در ادبیات؛ ۲. بررسی زن به‌عنوان نویسنده و آفریننده متن ادبی و این که آیا اساساً بین نوشتار زنان و مردان تفاوت وجود دارد؟ (Schowalter, 1988: 346). شیوه به کار گرفته در این مقاله از نوع اول است، یعنی نقد ادبیات از دیدگاه زنان. در این روش، زن خواننده و قرائت زنانه-محور مطرح است. هدف این پژوهش نیز چگونگی بازتاب طبیعت و بررسی هویت زنانه و تمایلات طبیعت‌گرایانه در شاعری است که همانند پیروان نظریه مکتب اصالت زن-طبیعت هم به بررسی دلایل نابودی طبیعت و محیط زیست می‌پردازد و هم استثمار زنان در جامعه را به چالش می‌کشد. پیروان این نظریه معتقدند نابودی طبیعت و نیز استثمار زنان، هر دو به دلیل حاکمیت مردسالاری و کم‌رنگ شدن جایگاه زن و نیز طبیعت، صورت گرفته است. از این رو، این مقاله در پی کشف این باور در ذهن و زبان یکی از آزاداندیش‌ترین شاعران زن ایرانی در بیان احساسات زنانه است.

۱-۴- پیشینه تحقیق

پژوهش‌ها درباره زن و نقش آفرینی‌های وی در خانواده و جامعه در حوزه‌های زبان و فرهنگ در ایران فراوان است. هر کدام از این تحقیقات، نقش‌های تاریخی، سیاسی، اجتماعی، ادبی، و فرهنگی زنان را دنبال کرده است (جمالزاده، ۱۳۵۷: ۶۰-۱؛ زواریان، ۱۳۷۰: ۴۵-۱۵؛ کیا، ۱۳۷۱: ۶۵-۱؛ ستاری، ۱۳۷۳: ۵۰-۲۰؛ حجازی، ۱۳۷۳: ۵۵-۱۰؛ موحد، ۱۳۷۴: ۷۰-۱۵؛ ثقفی، ۱۳۷۵: ۶۰-۲۵؛ آفاری، ۱۳۷۷: ۷۰-۱؛ یزدانی، ۱۳۷۸: ۵۵-۲۵). اما پژوهش‌های انجام‌شده در خصوص زن و اصالت زن در شعر فروغ فرخزاد محدود بوده است (پورشهرام، ۱۳۸۷: ۱۱۲-۹۱؛ سیدرضایی، ۱۳۸۹: ۹۷-۱۲۲ و ترقی، ۱۳۸۶: ۴۰-۱). بعضی از این تحقیقات به بررسی ابعاد روانی این شاعر که کوشش می‌کند به‌عنوان یک زن، علیه سرنوشت خود نقشی بیافریند پرداخته‌اند (علوی مقدم، ۱۳۸۹: ۹۴-۸۳) و برخی دیگر درد و رنج را از نگاه او به تصویر کشیده‌اند (گرچی، ۱۳۸۹: ۱۶۲-۱۴۱).

۲- اصالت زن-طبیعت

اصالت زن-طبیعت می‌کوشد جامعه سرمایه‌داری مردسالار (جامعه‌ای که در آن مرد هسته اصلی کنش‌های اجتماعی است) و تعامل آن با زن-طبیعت را به چالش کشد. به عبارت دیگر، اصالت زن-طبیعت هم به بررسی علل نابودی طبیعت و محیط زیست می‌پردازد و هم در برابر استثمار زنان در اجتماع به مبارزه بر می‌خیزد؛ نابودی و استثماری که در پناه روابط مردسالارانه و کم‌رنگ کردن

جایگاه زن و طبیعت صورت گرفته است. کارن وارن، فیلسوف و نظریه پرداز این حوزه معتقد است: اصالت زن-طبیعت و اخلاق فلسفی آن در پی نقد سلطه مرد بر زن و طبیعت از یک سو و یافتن چهارچوب اخلاقی پیوند میان زن و طبیعت فارغ از تعصبات مردسالارانه می‌باشد. این اخلاق فلسفی نه تنها صداهای متنوع و گوناگون زنان را تشخیص می‌دهد، خواه در بستر نژادپرستی، طبقات اجتماعی، سن و ملاحظات فکری، بلکه آن صداها را نیز در محور توجه خود قرار می‌دهد (Warren, 1991: 6). وارن تاکید می‌کند که «پیوندهای مستحکمی میان انقیاد زنان و انقیاد طبیعت وجود دارد» (Warren, 1996: x). اصالت زن-طبیعت در دهه‌های هشتاد و نود میلادی در پی جنبش‌های زنان و طرفداران محیط زیست، نگرانی‌های حاصل از تخریب طبیعت، نقش ویرانگر تکنولوژی و فن‌آوری و اثر مخرب آن بر حیات و زندگانی بشر شکل گرفت. از جمله بازتاب‌های چنین دلواپسی‌هایی، خلق آثار هنری و ادبی و نگارش کتب و مقاله‌های تحقیقاتی بود (Suxan Griffin, 1978: 15-45; Mary Daly, 1978: 1-25; Rosemary Radford Ruether, 1975: 10-45; Carolyn Merchant, 1980: 10-40; Charlene Spretnak, 1982: 1-20). از این نویسندگان و منتقدان اجتماعی-فرهنگی، دغدغه‌های خود در خصوص وضعیت محیط زیست را ابراز می‌دارند. گاه از منظر فلسفی به آن می‌نگرند و گاه در چهارچوب مذهبی و دینی به آن می‌پردازند، گاه چالش‌های فردی و گروهی را آشکار می‌سازند و گاه دل‌نگرانی‌های سیاسی و فرهنگی را به نمایش می‌گذارند. بسیاری از این پژوهشگران، اصالت زن-طبیعت را یک جنبش می‌دانند (Nash, 1989: 20-45; Warren, 1990: 1-50; Lahar, 1991: 30-65; Salleh, 1992: 10-30; Cuomo, 1992: 20-60) و برخی دیگر می‌کوشند تا اجتماعی بودن این جنبش را به اثبات برسانند (Eisler, 1990: 20-65; Quinby, 1990: 30-55; Plant, 1990: 10-50). اما در نهایت نقطه عطف همه آنها یکی می‌باشد و آن بازتاب وجه اشتراک زن و طبیعت است. به عنوان مثال در کتاب «زن جدید زمین جدید» (۱۹۷۵)، روتر چنین می‌گوید: «زنان باید خواسته‌های اجتماعی خود را با توقعات جنبش‌های طبیعت‌گرایکی کنند تا بتوانند به پیوندهای اجتماعی-اقتصادی و ارزش‌های اجتماع صنعتی خود دست یابند» (Ruether, 1975: 204). نویسندگان دوره‌های بعدی نظریات پیشروان مکتب اصالت زن-طبیعت را بسط و گسترش دادند (Judith Plant, 1989: 20-40). این موج از حامیان اصالت زن-طبیعت به برداشت‌های جدیدتری از پیوند میان زن و طبیعت نائل آمد. پیوندهایی که خاستگاه آن جغرافیای منطقه‌ای، تقابل فرهنگ شرق و غرب

و جهانی‌شدن می‌باشد. شیوه‌های بررسی پیوند میان زن و طبیعت را می‌توان در سه محور اصلی دنبال کرد: الف. برداشت‌های تجربی و عینی: بدان‌معنا که زنان در تامین غذا، سوخت، و آب نقش پررنگ‌تری نسبت به مردان در جوامع مختلف داشته‌اند. براساس این دیدگاه تجربی، که مشتمل بر جمع‌آوری اطلاعات و ارقام می‌باشد، مشکلات زیست‌محیطی تاثیر مستقیمی بر زندگانی زنان دارد تا مردان. ب. نگاه فرهنگی و نمادین: بدان‌معنا که ساختارهای دوگانه تمدن غربی همواره سعی داشته است تا روحیات زنانگی، تمایلات جنسی، و جسم و کالبد را به زن نسبت دهد. ازسوی دیگر، مرد نمادی شده است از روحیات مردانگی، قدرت، ذهن، و اندیشه. به‌عبارت‌دیگر، فرهنگ غالب اکثر جوامع بشری تاکید بر دوگانگی‌های زن و مرد داشته‌اند: جسم و روح، عقل و احساسات، روشنی و تاریکی، شب و روز، زمین و آسمان، و فرهنگ و طبیعت. براساس این مطالعات، در طول حیات بشری، این مرد بوده است که همواره سلطه خود را بر زن و طبیعت حفظ کرده است و بازتاب این قدرت مردانگی و اسارت زنانگی در مذاهب مختلف، فلسفه‌های حاکم، و اکثر نمادهای فرهنگی به چشم می‌خورد. ج. جایگاه برتر زنان در بررسی و مطالعات زیست‌محیطی: از دید این دسته از متفکران، زنان نسبت به مردان از تجربه و آگاهی بیشتری در خصوص حل‌معضلات کره خاکی و حفظ و نگهداری طبیعت آن برخوردار هستند. از این دیدگاه، زنان اولین کسانی هستند که پی به ارزش آبی که با آن غذا می‌پزند و کودکان را با آن استحمام می‌کنند، می‌برند؛ آنان اولین کسانی هستند که خشکسالی و کمبود آب را درک می‌کنند (Seager, 1993: 272). واندانا شیوا، فمینیسم شهیر شرقی-هندی از پیشروان این دسته از مطالعات اصالت زن-طبیعت می‌باشد. لازم به ذکر است که پژوهش حاضر، محور دوم این ملاحظات فکری و برداشت‌های نمادگرا را برگزیده است و در پی آن است تا در شعر فروغ فرخزاد، وجوه مشترک و پیوند میان شاعر و طبیعت را در ساحت‌های فکری، فرهنگی، اجتماعی، و آرمانی کشف نماید.

۱-۲- فروغ فرخزاد و شعر او

دو مجموعه شعر «تولد دیگر» (۱۳۴۳) و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» (۱۳۴۳)، نمایش درد مشترکی است که فروغ با طبیعت دارد. زنی تنها که در برابر فضایی سرد و یخی اندک‌اندک تحلیل می‌شود و از درون آب می‌گردد: در آستانه فصلی سرد / در ابتدای درک هستی آلوده زمین / و یأس ساده و غمناک آسمان (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۳۱۷).

در کوچه باد می‌آید/ در کوچه باد می‌آید/ و من به جفت‌گیری گل‌ها می‌اندیشم/ به غنچه‌هایی با ساق‌های لاغر کم خون (همان: ۳۱۸).

آیا دوباره گیسوانم را/ در باد شانه خواهم زد؟/ آیا دوباره باغچه‌ها را بنفشه خواهم کاشت/ و شمعدانی‌ها را/ در آسمان پشت پنجره خواهم گذاشت؟ (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۳۲۳).

فروغی که حق زیستن را برای خود پنداری بیش نمی‌داند و این اضمحلال خویشتن و طبیعت را به یاد می‌آورد: بر او ببخشائید/ بر او که گاهگاه/ پیوند دردناک وجودش را/ با آب‌های راکد/ و حفره‌های خالی از یاد می‌برد/ و ابلهانه می‌پندارد/ که حق زیستن دارد (همان: ۲۳۱).

و پناه به همنوعان ساده اما کامل خود می‌برد: مرا پناه دهید ای زنان ساده کامل/ که از ورای پوست، سر انگشت‌های نازکتان/ مسیر جنبش کیف‌آور جنینی را/ دنبال می‌کند (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۲۸۱).

اصالت زن-طبیعت و بازتاب آن در این دو دفتر و بخشی از شعرهای پیشین او از چند منظر قابل توجه است: بُعد هستی‌شناسی طبیعت، فصول و گردش ایام، عناصر چهارگانه، درخت و گیاه (نباتات)، و موجودات زمینی و آسمانی. هر کدام از این مضامین در ساحت‌های فردی، ذهنی، اجتماعی، و فلسفی این شاعر متصور هستند، به گونه‌ای که فروغ فرخزاد در رویارویی با طبیعت، به او می‌پیوندد، با او می‌آمیزد، به همدردی با او می‌شتابد، و در نهایت با او همزادپنداری می‌کند و یکی می‌شود.

۲-۲- بُعد هستی‌شناسی طبیعت

در گام نخست، جلوه طبیعت در ساده‌ترین شکل خود، فطری و بی‌پیرایه است. طبیعت به خودی خود فارغ از جنسیت و ورای هر گونه طبقه‌بندی آدمیان است. بدین معنا که نظام هستی و دایره طبیعت، هم وابسته به خود و هم کمال‌گراست. نظم طبیعت بر خط زایش، رویش، پرورش، و مرگ استوار است و این زنجیره بزرگ هستی در قالب واحدی بزرگ، راه خود را پیش می‌گیرد. تصویر چنین واقعیتی از طبیعت کمال‌گرا و خود-محور در شعر فروغ فرخزاد به چشم می‌خورد. طبیعتی که بکر است و شاید بتوان گفت در دوران طفولیت خود به سر می‌برد (در مقایسه با عمر بشر). این طبیعت، هم ابتدایی و هم ناپخته است. اشعار دفترهای نخست فروغ فرخزاد بازتاب این القا از طبیعت است. لذا گاه شاعر گلی می‌شود که تشنه نور خورشید و یک قطره شبنم می‌گردد و

گاه از خانه بلوری ماهی‌هایش دیگر صدای آب نمی‌آید. طبیعت در این دفترها مثل فروغ فرخزاد شاعر، کمتر فلسفی شده است و از تجربیات اجتماعی برخوردار نیست، و هنوز «تحول از گرایش نفسانی به مرحله‌ای از درک فلسفی و اجتماع» (یا حقی، ۱۳۷۵: ۱۳۱-۱۳۰) در هیچ‌کدام اتفاق نیافتاده است. بنابراین، مجموعه‌های «اسیر»، «دیوار»، و «عصیان» تبلور بُعد فطری، غریزی، و ناخودآگاه شاعر می‌باشند. شاعر هنوز در طبیعت گم نگشته و با او نیامیخته است و از این رو «فرخزاد را جدا از طبیعت و نگرنده بر طبیعت می‌یابیم» (مرادی کوچی، ۱۳۸۴: ۱۸۹).

پاییز، ای مسافر خاک‌آلود / در دامن‌ت چه چیز نهان داری / جز برگ‌های مرده و خشکیده / دیگر چه ثروتی به جهان داری (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۴۵)؛ در غروبی دور / چون کبوترهای وحشی زیر پر گیرم / دشتها را، کوهها را، آسمانها را / بشنوم از لابلای بوته‌های خشک / نغمه‌های شادی مرغان صحرا را (همان: ۱۵۰). بنابراین، پیوند میان زن و طبیعت در این دسته از اشعار فروغ فرخزاد، پیوندی منحصربه‌فرد و شاخص نیست. بدان‌معنا که همدردی و هم‌حسی در این اشعار از نوع عام خود می‌باشد که در آثار دیگر شاعران مرد یا زن نیز به چشم می‌خورد. در اینجا فروغ فرخزاد، طبیعت را در ابعاد فطری، ذاتی، و هستی‌شناسی آن تصور می‌کند که شاید بتوان گفت این نگاهی است به دور از تعینات اجتماعی و فردی که بتوان برای طبیعت قایل شد. لذا انسان و طبیعت محوریتی ندارند و هنوز طبیعت به انقیاد آدمی در نیامده است.

۳-۲- فصول و گردش ایام

هسته اصلی این دسته از شعرهای فروغ فرخزاد عنصر «زمان» می‌باشد. زمان از سویی نماد رشد، تغییر، و چرخش است و از سوی دیگر، نشان از نابودگری دارد به شکلی که طبیعت و موجودات آن را می‌بلعد و به کام خود فرو می‌برد. تبلور زمان در قالب فصول، روز و شب، و ساعات می‌باشد. فروغ در قطعه پاییز، با نگاهی سرد به این فصل می‌نگرد و آن را همچون تبسم افسرده‌ای بر چهره طبیعت می‌انگارد. نگاه شاعر به فصول آمیخته به رنگ‌ها و حالات اثرگذار هر فصل می‌باشد.

پاییز، ای مسافر خاک‌آلود / در دامن‌ت چه چیز نهان داری / جز برگ‌های مرده و خشکیده / دیگر چه ثروتی به جهان داری (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۴۵)؛ کاش چون پائیز بودم ... کاش چون پاییز بودم / کاش چون پاییز خاموش و ملال‌انگیز بودم (همان: ۱۱۹)؛ دختر کنار پنجره تنها نشست و گفت / ای دختر بهار حسد می‌برم به تو / عطر و گل ترانه و سرمستی ترا / با هر چه طالبی بخدا می‌خرم ز

تو (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۷۹). در قطعهٔ *دیو شب*، شب نمادی از زمان است که همچون دیوی سیاه کمر نارون پیر را می‌شکند و مرد چوپان را در دل دشت می‌سوزاند و بانگ سر می‌دهد که آن کودک کجاست؟ تصویری خشن که تداعی‌کنندهٔ بُعد نابودگر و مخرب زمان است. نیز در قطعهٔ *آن روزها*، شاعر به دنبال ایامی است که دیگر تکرار نمی‌شود و در گذشته مدفون گشته است. روزهایی بس شیرین که در میان مردمک‌های شاعر، خرگوشِ ناآرام شادی موج می‌زد، روزهای جذبه و حیرت، انتظار آفتاب و گل، رعشه‌های عطر، زبان سادهٔ گل‌های قاصد، همگی رفتند و ناپدید شدند «مثل نباتاتی که در خورشید می‌پوسند»، و در نهایت: دختری که گونه‌هایش را/ با برگهای شمعدانی رنگ می‌زد، آه/ اکنون زنی تنه‌است/ اکنون زنی تنه‌است (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۲۰۹).

فروغ در قطعهٔ «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» باز زنی تنه‌است که در آستانهٔ فصلی سرد به سر می‌برد. صدای عقربهٔ زمان در سرش می‌پیچد و فریاد گذشت ایام را می‌شنود:

زمان گذشت/ زمان گذشت و ساعت چهار بار نواخت/ چهار بار نواخت/ امروز روز اول دیمه است/ من راز فصل‌ها را می‌دانم/ و حرف لحظه‌ها را می‌فهمم (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۳۱۷ و ۳۱۸).

در این قطعه، عدد چهار کاملاً "نمادین است و تداعی‌کنندهٔ دایره و به چهار فصل، چرخهٔ زندگی، اصل مادینه، زمین، طبیعت، و چهار عنصر اشاره دارد (گرین، ۱۳۷۶: ۱۶۴).

شاعر همه را دعوت می‌کند تا به آغاز فصل سرد ایمان بیاورند، به ویرانه‌های باغ‌های تخیل و دانه‌های زندانی. او به خوبی راز فصل‌ها را می‌داند و درک می‌کند که چگونه داس زمان روزهای شیرین و لحظه‌های شادمانی را از بُن درو می‌کند. بنابراین، دگرگونیِ عالم طبیعت همگام با دگرگونیِ عالم زن پیش می‌رود و لذا زن و طبیعت تسلیم ارادهٔ زمان می‌شوند. پس حالات متغیر، روح نابسامان، و آشفتگی درونی فروغ «بسا حلول تغییر پذیری‌های طبیعت در درون او بوده است» (عبّاسی، ۱۳۸۲: ۴۸۹). این درک از طبیعت، آن‌چنان شاعر را در خود فرو کرده که همگان را به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی می‌برد، تا در دایرهٔ تسلسل زمان پیوسته متولد شوند و بمیرند:

من/ پری کوچک غمگینی را/ می‌شناسم که در اقیانوسی مسکن دارد/ ... پری کوچک غمگینی/ که شب از یک بوسه می‌میرد/ و سحرگاه از یک بوسه به دنیا خواهد آمد (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۳۱۳).

همچنین اگر گفتهٔ نورتراپ فرای را که یک کهن الگو می‌تواند عنصر تجربهٔ ادبی فرد باشد (گرین، ۱۳۷۶: ۱۶۷)، و نیز نظریهٔ او در باب اسطوره‌های چهار فصل که منطبق بر چهار انواع اصلی ادبی می‌باشند (اسطورهٔ بهار: کمدی، اسطورهٔ تابستان: رمانس، اسطورهٔ پاییز: تراژدی، و اسطورهٔ

زمستان: طنز) بپذیریم، می‌توان نتیجه گرفت که در اشعار فروغ فرخزاد، اسطوره زمستان که با نوع ادبی طنز مطابق است بیش از دیگر اسطوره‌ها کاربرد دارد.

۴-۲- عناصر چهارگانه

عناصر چهارگانه شامل آب، آتش، باد، و خاک به فراوانی در شعر فروغ فرخزاد دیده می‌شود. شاعر صراحتاً می‌گوید: «من از عناصر چهارگانه اطاعت می‌کنم» و بعد از آن بلافاصله به نظامنامه قلبش اشاره می‌کند، و این که چگونه نظم کره خاکی می‌تواند الگویی برای هستی آدمی باشد. از این چهار عنصر، آب جایگاه منحصربه‌فردی دارد و معانی نمادین آن نیز بسیار است که می‌توان در سه مضمون کلی آنها را گنجانند: «چشمه حیات، وسیله تزکیه، و مرکز زندگی دوباره» (شوالیه، ۱۳۷۸: ۳)؛ همچنین «آب شیرۀ نباتی است و در برخی از استعارات تتره‌ای به شکل پرانه، یا نفخه حیاتی است. آب در زمینه مادی، از آنجا که عطیه آسمانی به‌شمار می‌آید، نماد جهانی حاصل‌خیزی و باروری است» (همان: ۵). آب به‌عنوان عنصر برتر از سه دیگر، ماده‌ای ساده، کامل، و بارور است. به نظر می‌آید نگاه به نقش‌آفرینی زن در جامعه و خانواده، بین شاعران معاصر مثبت‌تر از نگاه شاعران کلاسیک ادب فارسی باشد (یزدانی، ۱۳۷۸: ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷). پیوند میان زن و آب و دیگر عناصر طبیعت، نشان از نقش زنان در چرخه حیات و تلاش برای زیستن دارد. نیما یوشیج در شعری می‌گوید: پشم می‌ریسد، رخت می‌شود/ یک زن این گونه رزق می‌جوید (یوشیج، ۱۳۷۰: ۹۳).

فروغ فرخزاد در قطعه وصل، عشق را همچون انعکاس آب و مانند ابری از تشنج باران‌ها می‌داند، چون که عشق او را تا آن‌سوی حیات گسترده بود، از این رو، عشق مانند آب که نفخه حیاتی است، به او روح می‌بخشد. آب به‌عنوان مایه زندگانی و اصل طبیعت، با معشوقی که به او عشق را نثار می‌کند یکی می‌شود: معشوق من / همچون طبیعت / مفهوم ناگزیر صریحی دارد (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۲۵۴) و باز همین نجات‌دهنده و روحبخش، کسی است که از باران و صدای شرشر باران می‌آید (کسی که مثل هیچ‌کس نیست). همچنین «آب» نمادی از صفات زنانه و قدرت مادرانه است؛ «در اساطیر ایرانی پیوند آناهیتا (آردویسور) ایزدبانوی باران و آب‌ها که منشا تمام پیشرفت‌ها و گسترش‌های مادی است و به‌شکل دختری زیبا ... تصویر شده است با درختان و گیاهان بدان‌سبب است که منشاء باران و برف می‌شود» (زمردی، ۱۳۸۷: ۹۶). نیز همان‌گونه که در باور اسطوره‌ای، آب

راز آفرینش، تولد، مرگ، رستاخیز، رشد، و چشمه باروری زمین است، «شیر» سبب حیات و بقا موجودات می‌گردد. درهم آمیزی این نمادها در شعر فروغ فرخزاد خوش درخشیده است:

مرا پناه دهید ای زنان ساده کامل / که از ورای پوست، سرانگشت‌های نازکتان / مسیر جنبش
کیف‌آور جنینی را / دنبال می‌کند / و در شکاف گریبانتان همیشه هوا / به بوی شیر تازه می‌آمیزد
(فرخزاد، ۱۳۸۶: ۲۸۱).

اما «آتش» همچون شعاع‌های خورشید از یک سو نشانی از باروری، تطهیر، و اشراق است (شوالیه، ۱۳۷۸: ۶۸) و از سوی دیگر نقطه مقابل آب است؛ «در اوپانیشاد از نوعی آتش سخن رفته که پرورنده نباتات است. و در روایات ایرانی؛ هرمزد با قرار دادن آتش در موجودات، بخشی از اندیشه و خرد همه‌دان خود را در آنان نهاده است» (زمردی، ۱۳۸۷: ۹۹). آتش همچنین نشانه شهوت و شور است و تداعی‌کننده صفات مردانه. در قیاس با آب، که مظهر جسمانیت و مرتبط با زمین است، آتش مفهومی آسمانی دارد و متضمن روح و روان است؛ «همچنین در زنجیره نمادپردازی‌های آتش و گیاه؛ می و شراب و تاک، آتشخیز و آشناک قلمداد شده‌اند» (زمردی، ۱۳۸۷: ۱۰۰).

این نه آن آب است کآتش را کند خاموش / با تو گویم، لولی لول گریبان چاک! / آبیاری می‌کنم
اندوه زار خاطر خود را / زان زلال تلخ شورانگیز / تاک‌زاد پاک آشناک (اخوان، ۱۳۶۸: ۴۶).

عنصر آتش و نمودهای آن، آفتاب، صاعقه، و نور کمتر در شعر فروغ فرخزاد به چشم می‌خورد و اگر اشارتی هم به آن شده است، مفهومی دلهره‌آور و نومیدکننده دارد. از این رو، شاید بتوان پذیرفت که نماد آفتاب در شعر فروغ فرخزاد نمادی مردانه است که یا سرد شده است و مرده (آیه‌های زمینی)، یا اصلاً "حضور ندارد (وهم سبز)، و یا کسی یافت نمی‌شود تا او را به آفتاب معرفی کند (پرندۀ مردنی است)، و در نهایت حضوری نابودکننده دارد: آن روزها رفتند / آن روزها مثل نباتاتی که در خورشید می‌پوسند / از تابش خورشید، می‌پوسیدند (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۲۰۹).

تصویر مردانه آفتاب علی‌رغم نماد زنانه خورشید در ادب فارسی، در شعر سهراب سپهری و احمد شاملو هم به چشم می‌خورد: خوشا به حال درختان که عاشق نورند / و دست منبسط نور روی شانه آنهاست (سپهری، ۱۳۷۰: ۳۰۸)؛ و در نیزه‌های سبز درختانی نظر کردم که به اعماق رسته بود و آزمندانه به جانب خورشید می‌کوشید و دستان عاشقش در طلبی بی انقطاع از بلندای انزوای من بر می‌گذشت (شاملو، ۱۳۷۲: ۷۰ و ۷۱).

سومین عنصر یعنی «باد»، با آتش همخوانی بیشتری دارد؛ هم مترادف با نفخه و روح است، هم

نیرویی است کیهانی که در آفرینش جهان سهیم است. باد در پیوند با کیفیات مردانه است و نمادی است از باروری. در شعر فروغ هم مشتمل است بر باروری و آبستن. در قطعه باد ما را با خود خواهد برد، شاعر نگاهی تاریک و سرد به آن دارد و آن را منطبق با ظلمت و نابودی می‌داند:

در شب کوچک من، افسوس / باد با برگ درختان می‌عادی دارد / در شب کوچک من دلهره ویرانیست / گوش کن / وزش ظلمت را می‌شنوی؟ (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۲۲۰)؛ و باد، باد که گویی / در عمق گودترین لحظه‌های تیره همخوابگی نفس می‌زد (همان: ۲۸۰)؛ به تبسم‌های معصوم دخترکی می‌اندیشند که یکشب او را / باد با خود برد (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۳۱۲).

و یا در قطعه ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، باد او را به یاد جفت‌گیری گل‌ها می‌اندازد. آنچه در این اشارات می‌بینیم، نماد مردانگی باد می‌باشد و باز همچون آتش (آفتاب)، نقش تباہ‌کننده آن بر القائات کیهانی و آفرینندگی‌اش می‌چربد. در شعر فروغ، عنصر «خاک» همچون آب از بسامد بالایی برخوردار است. هم خاک و هم آب متضمن روحیات مادینگی و اوصاف مادرانه است. خاک یا زمین رمز آبستن، زایش، و تولد می‌باشد و شاعر از آن بهره کافی برده است:

صدا، صدا، تنها صدا / صدای خواهش شفاف آب به جاری شدن / صدای ریزش نور ستاره بر جدار مادگی خاک / صدای انعقاد نطفه معنی (همان: ۳۵۱)؛ و زمینی که ز کشتی دیگر بارور است / و تولد و تکامل و غرور / سخن از دستان عاشق ماست (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۲۸۵).

فروغ فرخزاد ذرات خاک را همان ذرات زندگی می‌نامد (معشوق من) و زمین را مایه برکت و حیات می‌خواند (آیه‌های زمینی). وی در قطعه پنجره، قلب زمین را همچون قلب خود می‌پندارد و او را زنی تنها می‌انگارد که می‌کوشد از روزنه پنجره، که همچون حلقه چاهی در انتهای خود به قلب زمین می‌رسد، میان زمین و آفتاب پیوندی ابدی بر پا سازد: یک پنجره برای دیدن / یک پنجره برای شنیدن / یک پنجره که مثل حلقه چاهی / در انتهای خود به قلب زمین می‌رسد / و باز می‌شود بسوی وسعت این مهربانی مکرر آبی رنگ (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۳۳۴ و ۳۳۵).

۵-۲- درخت و گیاه

گیاه از نمادهای بسیار کهن و دیرینه بشری است. تجسم آن در حیات بشری مرتبط است با دایره تولد-حیات-مرگ. بدان معنا که «هر آنچه به دنیا می‌آید، رشد می‌کند، میوه می‌دهد، و در کام مرگ فرو می‌رود، شبیه است به حیات گیاه و نبات: انسان، خانواده، ملت، و سنت‌های فرهنگی»

(Ferber, 2007: 219). اریک فروم انسان را وابسته و نیازمند به «ریشه» می‌داند و بر این عقیده است که انسان متعلق به طبیعت و نیز خواهان بازگشت به طبیعت است (زرشناس، ۱۳۷۲: ۶۵). تمدن مشرق زمین و نیز فرهنگ مغرب زمین از مصادیق گیاه به اشکال گوناگون بهره جستند. از نمونه‌های آن در فرهنگ و ادب فارسی، می‌توان به درخت اهورامزدا، درخت حیات، درخت معرفت، درخت ممنوع، و درخت موسی (یا حقی، ۱۳۷۵: ۱۹۲)، نخل سینا (همان: ۴۱۸)، گندم، و گل اشاره کرد و در تمدن غرب، درخت دانش و درخت حیات، نقش پررنگی را ایفا می‌کنند (Ferber, 2007: 220). گیاهان، دنیایی از تکوین و مراتب وجود را در اختیار شاعران گذاشته‌اند بنابراین «بررسی نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی، جهانی از نمادهای تکوینی و بنیادی (Symbologie Genetique) را پیش روی ما می‌نهد» (زمردی، ۱۳۸۷: ۱۸). در میان باورهای بشری، گیاه عمدتاً نمادی است زنانه و پیوندی بی‌واسطه با زمین دارد. خورشید (نماد مردانه) بر او می‌تابد و باد (نماد مردانه) او را بارور می‌سازد؛ ریشه در خاک دارد (زمین-مادر) و تنه و اندامش بر زمین نشسته و شاخ و برگش میان آسمان پراکنده است. نیز تناسخ گیاه و حلول روح مظلوم در گیاه، در شعر فارسی حضور داشته است:

بر هر سبزه خون دیدم / در هر خنده درد دیدم / از هر خون، سبزه‌ای می‌روید و از هر درد
لبخندی / چرا که هر شهید درختی است / من از جنگل‌های انبوه به سوی تو آمدم (شاملو، ۱۳۸۳:
۲۰۹).

هانری ماسه به نمونه‌هایی از تناسخ و استحاله خون به گیاه در ادب فارسی اشاره نموده است (ماسه: ۱۳۵۳: ۳۷۹، ۳۸۰ و ۳۹۸). برداشت فروغ فرخزاد از گیاه مبتنی بر مفهوم عام گیاهان در پرتو یگانگی زن و گیاه می‌باشد نه مضامین خاص و منحصر گونه‌های گیاهی و یا نباتی؛ از این رو، در قیاس با شاعران کلاسیک ادب فارسی، «در بیشتر آثار شاعران متأخر و معاصر چندان نشانی از شناخت گیاهان و توجه به ویژگی‌های آنها به چشم نمی‌خورد» (گرامی، ۱۳۸۹: چهارده). اما فروغ فرخزاد از مضامین زنانه درخت و گیاه نه تنها غافل نبوده بلکه از آن بهره کافی برده است. وی آشکارا فریاد بر می‌آورد: «من از سلاله درختانم» (تنها صداست که می‌ماند) و آنگاه که باد می‌آید به جفت‌گیری گل‌ها می‌اندیشد (ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد). در نگاه شاعر، گیاه نمادی می‌شود از زن که نابودی آن را با نابودی خود یکسان می‌انگارد و اینجاست که پیوسته به زوال گل‌ها و قتل عام آنها فکر می‌کند: ای دوست، ای برادر، ای همخون / وقتی به ماه رسیدی / تاریخ قتل عام گل‌ها را بنویس

(فرخزاد، ۱۳۸۶: ۳۳۷)؛ دل من / که به اندازه یک عشقست / به بهانه‌های ساده خوشبختی خود می‌نگرد / به زوال زیبایی گل‌ها در گلدان / به نهالی که تو در باغچه خانه‌مان کاشته‌ای (همان: ۳۱۱). و این دلواپسی‌ها و نگرانی‌ها از ویرانی و نابودی سبزه و گیاه در شعر دلم برای باغچه می‌سوزد به اوج خود می‌رسد: کسی به فکر گل‌ها نیست / کسی به فکر ماهی‌ها نیست / کسی نمی‌خواهد / باور کند که باغچه دارد می‌میرد / که قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است / که ذهن باغچه دارد آرام‌آرام / از خاطرات سبز تهی می‌شود (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۳۳۸).

شاعر، نگاه پدر، مادر، برادر، و خواهر را به باغچه نمایان می‌سازد. پدر به آن لعنت می‌فرستد و برایش فرقی نمی‌کند که باغچه باشد یا نباشد. مادر کفر یک گیاه را مسبب آلودگی باغچه می‌داند ولی ناامید نیست و در انتظار ظهور است و بخششی که نازل خواهد شد. برادر باغچه را قبرستان می‌پندارد و شفای آنرا در انهدام آن می‌داند، و خواهر که روزی دوست گل‌ها بود و حرف‌های ساده قلبش را به جمع مهربان گل‌ها می‌برد، اکنون در آن خانه نیست و به عشق همسر مصنوعی‌اش پناه برده است. اما شاعر نگران است که کسی به فکر گل‌ها و به فکر باغچه نیست، و در این اندیشه است که می‌شود باغچه را به بیمارستان برد. فکرهای گوناگون در ذهن او خطوط می‌کشد، و همزمان ذهن باغچه آرام‌آرام از خاطرات سبز تهی می‌شود. به نظر می‌آید در این قطعه، فروغ نگاه جامعه را به خود، به‌عنوان زنی معاصر و از نسل آن روز، به تصویر کشیده است (لذا باغچه و سبزی نمادی از زن معاصر می‌گردد). پدر نماینده نسل گذشته است که زوال باغچه برایش فرقی نمی‌کند. او به شاهنامه پناه برده است و آرزوهای به کام نرسیده خود را در گذشته («ناسخ التواریخ») جستجو می‌کند. وی نماینده مرد دیروز است که در قیاس با مرد امروز (برادر)، وسعت ناامیدیش کوچک نیست. پدر مرگ خود را با مرگ جهان یکسان می‌پندارد و به هر چه ماهی و مرغ است لعنت می‌فرستد و می‌گوید: وقتی که من بمیرم دیگر / چه فرقی می‌کند که باغچه باشد / یا باغچه نباشد (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۳۳۹).

از آن‌سوی، برادر به فلسفه معتاد است (روشنفکری و خردورزی) حال آنکه به باغچه می‌گوید قبرستان. او نمادی از مرد اندیشمند نسل معاصر است که پوچی کوچک و ناچیزی او را احاطه کرده است: و ناامیدیش / آنقدر کوچک است که هر شب / در ازدحام می‌کند گم می‌شود (همان: ۳۴۱). اما مادر نمادی است از زن دیروز که سنت‌ها را به دوش می‌کشد و در ته هر چیزی بدنبال جاپای معصیتی است: مادر تمام روز دعا می‌خواند / مادر گناهکار طبیعی‌ست / و فوت می‌کند به تمام گل‌ها /

و فوت می‌کند به تمام ماهی‌ها/ و فوت می‌کند به خودش (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۳۴۰).

از این رو، مادر، آن همزادپنداری با طبیعت و باغچه را در خود حس می‌کند و در پی زدودن گناه از چهره طبیعت، زن، و خویشتن است. خواهر که همه چیزش مصنوعی شده است و تنها بچه‌های طبیعی می‌سازد، اکنون دیگر دوست گل‌ها نیست. آنچه از او به‌عنوان یک زن انتظار می‌رود آبستن، حاملگی، و زایش است. او در انقیاد جامعه مردسالاری است که روح و جسمش را مسخ کرده است. خواهر نمادی از زن نسل آن روز می‌گردد که تسلیم اراده جامعه گشته است. او نتوانسته تا بشکفتد و همه چیزش «غیر طبیعی» جلوه می‌کند: او خانه‌اش در آنسوی شهر است/ او در میان خانه مصنوعیش/ با ماهیان قرمز مصنوعیش/ و در پناه عشق همسر مصنوعیش/ و زیر شاخه‌های درختان سیب مصنوعی/ آوازه‌های مصنوعی می‌خواند/ و بچه‌های طبیعی می‌سازد (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۳۴۱).

شاعر در ادامه می‌گوید:

او/ هر وقت که به دیدن ما می‌آید/ آبستن است (همان: ۳۴۲).

و این خود اشاره‌ای است به الزامات سنتی و شیوه‌های نگرش به زن و وظایف او در اجتماع و خانواده مرد-محور. اما در نهایت این فروغ است که به‌عنوان نماینده زن معاصر هم نسل خود، مقابله با چنین اجتماعی را اجتناب‌ناپذیر می‌بیند و اینچنین اقرار می‌کند: «مرا تبار خونی گل‌ها به زیستن متعهد کرده است» (تنها صداست که می‌ماند)، تا با خلق شعر خود تعهدش را نسبت به زن در اجتماع آن روز نشان دهد.

۶-۲- موجودات زمینی و آسمانی

حیوان نمونه‌ای دیگر از تجلیات عالم طبیعت است که در شعر فروغ فرخزاد به اشکال آسمانی و زمینی خود جلوه‌گری می‌شود. حیوان گاه در مفهوم نمادین خود به کار رفته است و گاه نقش واقعی و طبیعی خود را ایفا می‌کند. گاه شاعر با آن می‌آمیزد و با او همزاد می‌شود و گاه از آن فاصله می‌گیرد. آنچه در این نقش‌های تاثیرگذار دیده می‌شود، جایگاه خاص و ویژه حیوان در اشعار فروغ فرخزاد است. حیوان در مفهوم عام خود «نشانه لایه‌های عمیق ضمیر ناخودآگاه و غریزه است» (شوالیه، ۱۳۷۸: ۳/ ۴۱) و «خالی شدن عقده‌های خاص روانی و نمادین» (همان: ۴۴). بی‌تردید کاربرد موجودات طبیعی و خیالی در شعر و ادبیات هم نمایانگر پیوند میان انسان و دیگر موجودات عالم است و هم توان بالای آدمی را در خیال‌پردازی و تصویرسازی نشان می‌دهد. فروغ هم از چنین

ذهن پویا و سازنده‌ای برخوردار است. موجودات در شعر او به شکل زمینی، آسمانی، و دریایی دیده می‌شوند. حیوانات زمینی همچون بره، گرگ، موش، مار، و خرگوش، و پرندگانی مانند کبوتر، گنجشگ، کلاغ، قناری، خروس، سار، و همچنین جانداران دریایی مثل ماهی در جای جای شعر او به چشم می‌خورد: خرگوش ناآرام شادی، گنجشگ مرده، موش منفور، بره‌های گمشده، کبوتر غمگین، جیغ کلاغان، صدای پرنده‌ها، گوشتخوارترین ماهیان، آواز قناریها، مارهای مرده، کلاغ‌های منفرد، گرگ‌های بیابان، زبان گنجشگان، بانگ خروسان، وحشت پروانه، تخم‌ریزی حشرات، حرکت حقیر کرم، و میهمانی گنجشگ‌ها. آنچه حائز اهمیت است، کاربرد مکرر بعضی از این جانوران در شعر اوست. شاعر بیشترین اشاره را در این میان به پرنده و ماهی کرده است. نمونه‌های اشاره به پرنده در شعر فروغ از این قرارند: صدای کوچه، صدای پرنده‌ها (وهم سبز)، انگار در مسیری از تجسم پرواز بود که یکروز آن پرنده نمایان شد (ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد)، پرنده‌ها به جستجوی جانب آبی رفته‌اند (تنها صداست که می‌ماند)، پرنده‌ای که مرده بود به من پند داد که پرواز را بخاطر بسپارم (تنها صداست که می‌ماند)، پرواز را بخاطر بسپار/ پرنده مردنی است (پرنده مردنی است). در مفهوم عام خود، پرنده اشاره به آزادی، رهایی، عالم ملکوت، و مراحل معنوی دارد (شوالیه، ۱۳۷۸: ج ۲، ۱۹۷) و همچنین «نماد روح ... نماد وصلت روح و باروری، و هبوط روح در ماده است» (همان: ۲۰۲). در مفهوم جنسیتی خود، پرنده عمدتاً اشاره به باروری و در پیوند مستقیم با آشیانه و مراقبت از تخم و جوجه‌ها می‌باشد. علاوه‌براین، پرندگانی چون گنجشگ، خروس، قناری، و کلاغ محیط منزل و حیاط خانه را تداعی می‌کنند. محیطی که زن با آن انس دارد و شاعر از آن بهره کافی برده است. فروغ در شعر ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، زبان گنجشگان را زبان زندگی و جمله‌های جاری جشن طبیعت می‌خواند و آن را مترادف با بهار، برگ، نسیم، و عطر می‌داند اما نگران است که زبان گنجشگان در کارخانه می‌میرد. گنجشگ به‌عنوان شهری‌ترین پرنده، نزدیک به انسان و محیط او، به کمک شاعر می‌آید آنگاه که از گفتن باز می‌ماند. فروغ زبان طبیعت را زبان خویش می‌پندارد و این همزادپنداری و آمیزش تا آنجا پیش می‌رود که طبیعت آئینه حزن و اندوه و احساسات درونی او می‌گردد. علاوه‌براین، نگاه نوستالژیک او به پرندگان و حیوانات شاید در همگام نبودن بشر با ضرباهنگ طبیعت و ریتم حیات بخش موجودات ریشه داشته باشد: این کیست این کسی که بانگ خروسان را/ آغاز قلب روز نمی‌داند (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۳۲۷)؛ و من نگاه نکردم/ تا آن زمان که پنجره ساعت/ گشوده شد و آن قناری غمگین چهار بار نواخت

(همان: ۳۲۳). بسامد بالای ماهی نیز در شعر فروغ فرخزاد نشانه دیگری است از پیوند ناگسستنی شاعر با طبیعت. ماهی در مفهوم نمادین خود «مظهر حاصل خیزی و باروری است» (یاحقی، ۱۳۸۹: ۷۴۹) و در متون عرفانی رمز سالک است (همان: ۷۴۹). همچنین اشاره به آب و زایش و تولد دارد و به دلیل شیوه منحصر به فرد زاد و ولدش نماد زندگانی است. علاوه بر این، ماهی نشانه کمال و بالندگی است از آنجاکه از سر تا دم به هم متصل و ممتد است. در شعر **دلم برای باغچه می سوزد**، ماهی نمادی از طبیعت و زایش است که رو به بیماری و نابودی گذاشته است حال آنکه هیچ کس به فکر آن نیست: و از میان پنجره‌های پریده‌رنگ خانه ماهی‌ها / شب‌ها صدای سرفه می‌آید (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۳۳۹) و انسان یا مقابل آن قرار گرفته است و یا به آن پشت می‌کند:

پدر به مادر می‌گوید: / «لنت به هر چه ماهی و هر چه مرغ / ... برادرم به اغتشاش علف‌ها می‌خندد / و از جنازه ماهی‌ها / که زیر پوست بیمار آب / به ذره‌های فاسد تبدیل می‌شوند / شماره بر می‌دارد (همان: ۳۳۹ و ۳۴۰).

و در نهایت، دیگر خبری از آن ماهیان قرمر طبیعی نیست و جای خود را به ماهیان قرمز مصنوعی داده‌اند. تمامی این اشارات، وحشی است پنهان در ناخودآگاه شاعر از آنچه نابودی طبیعت و زندگانی می‌انگارد. فروغ آن‌چنان این دلواپسی را در شعر خود آشکار ساخته است که گاه همین ماهی که نمادی از زندگانی، باروری، و طبیعت زاینده است تبدیل به حیوانی درنده‌خو و هراس‌آور می‌گردد: نگاه کن که در اینجا / زمان چه وزنی دارد / و ماهیان چگونه گوشت‌های مرا می‌چونند (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۳۲۱)؛ تمام روز تمام روز / رها شده، رها شده، چون لاشه‌ای بر آب / به سوی سهمناک‌ترین صخره پیش می‌رفتم / به سوی ژرف‌ترین غارهای دریائی / و گوشتخوارترین ماهیان (همان: ۲۸۲).

۳- نتیجه

یکی از زیباترین صور خیال در شعر فارسی، تصرفاتی است که شاعران فارسی‌زبان در پدیده‌ها و عناصر بی‌جان طبیعت می‌کنند و به این عناصر بی‌جان، حرکت و جنبش می‌دهند. پیوند زندگی انسان سنتی با طبیعت و شیفتگی او در برابر آن، عامل اصلی این گرایش شاعران گذشته در به‌کارگیری مفاهیم برآمده از طبیعت در شعر بوده است. این شیفتگی باعث شده است که عناصر طبیعت در تمام جنبه‌های شعر فارسی نمود یابد و از این روست که صنعت «تشخیص» در سطح

گسترده‌ای در شعر کلاسیک فارسی با هدف شخصیت‌بخشیدن و جان دادن به اشیا و عناصر طبیعت، کاربرد گسترده‌ای داشته است. در میان شاعران کلاسیک فارسی، منوچهری، فرخی، رودکی، و عنصری جایگاه ویژه‌ای در طبیعت‌گرایی و توصیف طبیعت در شعر خود دارند، به طوری که شعر منوچهری را دایره‌المعارف بزرگ طبیعت در شعر فارسی می‌دانند. در شعر نو معاصر فارسی نیز فروغ فرخزاد، مهدی اخوان ثالث، نیما یوشیج، و سهراب سپهری به شکل قابل توجهی به طبیعت پرداخته‌اند. در شعر فروغ فرخزاد، عناصر طبیعت و مضامین مرتبط با آن مانند فصول سال، عناصر چهارگانه، درخت و گیاه، نباتات، و موجودات زمینی و آسمانی کاربرد گسترده‌ای دارد. به ویژه که فروغ فرخزاد به عنوان یکی از شاعران معتقد به ارتقای جایگاه زنان در اجتماع با آن نگرش منحصربه‌فرد خود، جایگاه درخورتوجه در مکتب «اصالت زن-طبیعت» دارد. اصالت زن-طبیعت در شعر فروغ فرخزاد از چند منظر، درخورتوجه است: هستی‌شناسی طبیعت، فصول سال، عناصر چهارگانه، درخت و گیاه، و موجودات زمینی و آسمانی. در شعر او، طبیعت مفهومی کمال‌گرا، بکر، و زنانه دارد و «زمان»، نماد رشد و تحول است، و هر یک از عناصر چهارگانه الگویی برای هستی‌شناسی آدمی است («آب»، نماد زندگی، تزکیه، حیات دوباره، صفات زنانه و قدرت مادرانه؛ «آتش»، نماد باروری، تطهیر، و اشراق؛ «باد»، نماد آفرینش و باروری؛ و «خاک»، نماد زندگی و برکت می‌باشد). «گیاه»، نشانه تولد و زندگی-مرگ، و «درخت»، نماد زندگی و پیوند زن و زمین می‌گردد، و عالم طبیعت در موجودات زمینی و آسمانی جلوه‌گر می‌شود و همه اینها به شکلی فراگیر و گسترده در لابلای شعرهای فروغ فرخزاد نقش‌آفرینی می‌کنند.

منابع

- ۱- آفاری، ژانت، *انجمن نیمه‌سری زنان در نهضت مشروطیت*. ترجمه جواد یوسفیان، تهران: بانو، ۱۳۷۷.
- ۲- اخوان ثالث، مهدی، *آخر شاهنامه*. تهران: مروارید، ۱۳۶۸.
- ۳- پورشهرام، سوسن، «پژوهشی نو در شعر فروغ فرخزاد». فصلنامه بهار ادب، زمستان، شماره ۲، صص ۹۱-۱۱۲، ۱۳۸۷.
- ۴- پورنامداریان، تقی، *خانه‌ام ابری است*. تهران: سروش، ۱۳۷۷.
- ۵- ترقی، گلی، *بزرگ بانوی هستی*. تهران: نیلوفر، ۱۳۸۶.

- ۶- ثقفی، سهیلا، *جلوه‌های زن در آثار مولانا جلال‌الدین*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان: ۱۳۷۵.
- ۷- جمالزاده، سید محمدعلی، *تصویر زن در فرهنگ ایرانی*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۸- حجازی، بنفشه، *زن به ظن تاریخ*. تهران: شهرآشوب، ۱۳۷۳.
- ۹- زرشناس، شهریار، *سمبولیسم در آرای اریک فروم*. تهران: حوزه هنری، ۱۳۷۲.
- ۱۰- زمردی، حمیرا، *نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی*. تهران: زوآر، ۱۳۸۷.
- ۱۱- زوآریان، زهرا، *تصویر زن در ده سال داستان‌نویسی انقلاب اسلامی*. تهران: حوزه هنری، ۱۳۷۰.
- ۱۲- سپهری، سهراب، *هشت کتاب*. تهران: طهوری، ۱۳۷۰.
- ۱۳- ستّاری، جلال، *سیمای زن در فرهنگ ایران*. تهران: مرکز، ۱۳۷۳.
- ۱۴- سیدرضایی، طاهره، «زن در شعر پروین اعتصامی، سیمین بهبهانی و فروغ فرخزاد». *مجله زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۱، صص ۹۷-۱۲۲، ۱۳۸۹.
- ۱۵- شاملو، احمد، *قنوس در باران*. تهران: زمانه-نگاه، ۱۳۷۲.
- ۱۶- _____، *هوای تازه*. تهران: زمانه-نگاه، ۱۳۸۳.
- ۱۷- شوالیه، ژان و آلن گربران، *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون، ۱۳۷۸.
- ۱۸- عبّاسی، بتول، *به آفتاب سلامی دوباره خواهیم کرد*. تهران: علم، ۱۳۸۲.
- ۱۹- علوی مقدم، مهیار و سوسن پورشهرام. (۱۳۸۹). «کاربرد نظریه روان‌شناسی ماکس لوشر در نقد و تحلیل شعر فروغ فرخزاد». *متن‌شناسی ادب فارسی*، شماره ۳، صص ۸۳-۹۴، ۱۳۸۹.
- ۲۰- فرخزاد، فروغ، «دیوان فروغ فرخزاد». تهران: اهورا، ۱۳۸۶.
- ۲۱- کوپا، فاطمه و محسن اسماعیلی، «طبیعت سیاه و شعر فارسی». *فصلنامه علمی-پژوهشی نقد ادبی*، شماره ۱۳، صص ۱۴۳-۱۷۰، ۱۳۹۰.
- ۲۲- کیا، خجسته، *سخنان سزاوار زنان در شاهنامه پهلوانی*. تهران: فاخته، ۱۳۷۱.
- ۲۳- گرامی، بهرام، *گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی*. تهران: سخن، ۱۳۸۹.
- ۲۴- گرجی، مصطفی و فاطمه کوپا، «مفهوم درد و رنج در نگاه شاعران زن معاصر». *فصلنامه علمی-پژوهشی نقد ادبی*، شماره ۹، صص ۱۴۱-۱۶۲، ۱۳۸۹.

- ۲۵- گرین، ویلفر، مبنای نقد ادبی. ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۶.
- ۲۶- ماسه، هانری، آداب و معتقدات ایرانی. ترجمه مهدی روشن ضمیر، تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.
- ۲۷- مرادی کوچی، شهناز، شناخت‌نامه فروغ فرخزاد. تهران: قطره، ۱۳۸۴.
- ۲۸- موحد، عبدالحسین، زن، پروین، حقیقت یا مجاز. تهران: مجیا، ۱۳۷۴.
- ۲۹- یاحقی، محمدجعفر، چون سبوی تشنه. تهران: جامی، ۱۳۷۵.
- ۳۰- _____، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۵.
- ۳۱- _____، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی. تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۹.
- ۳۲- یزدانی، زینب، زن در شعر فارسی. تهران: فردوسی، ۱۳۷۸.
- ۳۳- یوشیچ، نیما، مجموعه کامل اشعار نیما یوشیچ. تدوین سیروس طاهباز، تهران: نگاه، ۱۳۷۰.
- 34- Cuomo, C. J. "Unraveling the Problems of Ecofeminism". *Environmental Ethics*, No. 14, pp. 351-363, 1992.
- 35- Daly, M. **Gyn-Ecology: The Metaethics of Radical Feminism**. Boston: Beacon Press, 1978.
- 36- d'Eaubonne, F. "Le Feminisme ou la mort" in **New French Feminisms: An Anthology**, E. Marks and I. de Courtivron (Eds.). Amherst: Massachusetts UP, 1980.
- 37- Diamond, I. & Orenstine, G, F. **Reweaving the World: The Emergence of Ecofeminism**. San Francisco: Sierra Club Books, 1990.
- 38- Eisler, R. "The Gaia Tradition and the Partnership Future: An Ecofeminist Manifesto" in **Reweaving the World: The Emergence of Ecofeminism**, I. Diamond and G. F. Orenstein (Eds.). San Francisco: Sierra Club Books, 1990.
- 39- Ferber, M. **A Dictionary of Literary Symbols**. Cambridge: Cambridge UP, 2007.
- 40- Frye, N. **Anatomy of Criticism**. Princeton: Princeton UP, 1957.
- 41- Griffin, S. **Woman and Nature: The Reaving Inside Her**. New York: Harper and Row, 1978.
- 42- Lahar, S. "Ecofeminist Theory". *Hypati*, No. 6, pp. 29-43, 1991.
- 43- McFague, S. **The Body of God: An Ecological Theology**. ?

- 44- Merchant, C. **The Death of Nature: Women, Ecology, and the Scientific Revolution**. New York: Harper and Row, 1980.
- 45- Nash, R. F. **The Rights of Nature: A History of Environmental Ethics**. Madison: Wisconsin UP, 1989.
- 46- Plant, J. **Healing the Wounds: The Promise of Ecofeminism**. Philadelphia: New Society Publishers, 1989.
- 47- _____. **“Searching for Common Ground: Ecofeminism and Bioregionalism”** in **Reweaving the World: The Emergence of Ecofeminism** in I. Diamond and G. F. Orenstein (Eds.). San Francisco: Sierra Club Books, 1990.
- 48- Quinby, L. **“Ecofeminism and the Politics of Resistance”** in **Reweaving the World: The Emergence of Ecofeminism**, I. Diamond and G. F. Orenstein (Eds.). San Francisco: Sierra Club Books, 1990.
- 49- Ruether, R. R. (1975). **New Woman, New Earth: Sexist Ideology and Human Liberation**. New York: Seabury, 1975.
- 50- Salleh, A. (1992). **“The Ecofeminism/Deep Ecology Debate: A Reply to Patriarchal Reason”**. *Environmental Ethics*, No. 14, pp. 195-216, 1992.
- 51- Schowalter, E. **“Feminism Criticism in the Wilderness”** in **Modern Criticism and Theory: A Reader**, D. Lodge (Ed.). New York: Longman, 1988.
- 52- Seager, J. **Earth Follies Feminism, Politics and the Environment**. London: Earthscan, 1993.
- 53- Spretnak, C. (1982). **The Politics of Woman’s Spirituality: Essays on the Rise of Spirituality Power within the Feminist Movement**. New York: Anchor Books, 1982.
- 54- Warren, K. **“Ecological Feminism”**. Special Issue of *Hypatia*, No. 6 (1), ?, 1991.
- 55- _____. **Ecological Feminist Philosophies**. Bloomington: Indiana UP, 1996.
- 56- Warren, K. J. (1990). **“The Power and Promise of Ecological Feminism”**. *Environmental Ethics*, No.12, pp. 125-146, 1990.